

مفهوم نوین امنیت در عصر جهانی شدن

محمود عسگری

پیگیری صرف راهبردهای امنیت ملی همچون گذشته تأمین کننده امنیت کشورها نیست؟ چرا تهدیدات امنیتی یک کشور باید در دستور کار امنیت جهانی قرار گیرد؟ سئوالات بسیاری از این نوع قابل طرح است. به نظر می‌رسد چنانچه بخواهیم پاسخی در قالب یک مفهوم به این پرسش‌ها بدهیم، باید از مفهوم «جهانی شدن» بهره بگیریم. پرسش اصلی تحقیق حاضر آن است که جهانی شدن چه اثراتی بر امنیت داشته است؟ در مقام پاسخگویی به سؤال فوق این فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که جهانی شدن مقوله امنیت را همزمان ضمن بازتعریف، از بستر سنتی آن (دولت-کشور) جدا کرده و به عرصه‌ای جهانی

مقدمه

دنیا در دهه‌های اخیر شاهد دگرذیسی‌هایی در حوزه‌های زیست بشری اعم از حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بوده است. بسترهای تعاریف مفاهیم و عمل اجتماعی به دلیل پیوستگی متن و زمینه، همبسته با تحول بسترها / ایستگاه‌ها، فهم بین‌الذهانی نوینی از مفاهیم و نحوه اقدامات به دست داده است. در واقع باید با درکی متفاوت از گذشته به دنیا و پدیده‌ها نگریست. چرا برخی حوادث در گوشه‌ای از دنیا، پیامدهای بزرگ و پژواک گونه‌ای در بخش دیگری از جهان دارد؟ چرا کشورها نسبت به سازمان تجارت جهانی و بحث آزادسازی و ادغام اقتصادی حساس هستند؟ به چه دلیل

پیوند زده است. هدف این مقاله تبیین علمی و درک بهتر آثار جهانی شدن بر ابعاد و شاخص‌های امنیت می‌باشد. اگر در پی دستیابی به امنیتی پایدار هستیم، باید شناخت ما از این پدیده واقع‌بینانه باشد. مطلب حاضر به لحاظ روش شناختی از نوع «تبیینی» است.

درآمدی بر تطوّر روند امنیت‌یابی

امنیت در زمره دیرینه‌ترین آمال بشر بوده و یکی از ابزار و شروط بهزیستی و بهروزی وی به شمار آمده و از نظر مازلو ابزار حرکت به سوی خود شکوفایی انسانی محسوب می‌گردد.^(۱) همچنین امنیت به عنوان واژه‌ای اختلاف برانگیز و جنجالی، امتزاجی از یک جاذبه احساسی و سیاسی نیرومند، همراه با فراخی گستره‌ای از معانی کلیدی است. چنین آمیختگی و ترکیبی بیانگر انباشتگی معنا و ظرفیت فوق‌العاده نهفته در این مفهوم می‌باشد.

به طور کلی در نظام‌های اجتماعی پیشامدرن، امنیت در سیطره یافتن یک ایل یا قبیله تعریف می‌شد. به دیگر سخن، اقتدار «ایل مدار» اُس و اساس چارچوبه‌های امنیتی را سامان بخشیده و قاعده بازی نیز مبتنی بر تبعیت مردم از ریش سفیدان و خان بود. این رفتار بازتابی از مناسبات حاکم بر فضای خانواده‌ها تلقی می‌شد. چرا که در خانه نیز، به عنوان بنیادی‌ترین و کوچک‌ترین واحد نظام اجتماعی، امنیت به واسطه حضور بزرگ‌ترها / مردها، در قالب نماد اقتدار استقرار می‌یافت. به تناسب، این مکانیسم به سطوح

کلان‌تر تسری می‌یافت. به نظر می‌رسد در چارچوب این گفتمان، مؤلفه‌هایی همچون جنسیت، سن و سال، تعداد نیروها و میزان قدرت جسمانی / فیزیکی از عناصر عمده قدرت ساز به شمار می‌آمدند. پس از شکل‌گیری دولت‌های مدرن، ساختارهای امنیتی پیشین شالوده‌شکنی شدند. در قالب نظم و ستفالیایی، دولت، حاکمیت ملی و مرزها صورت‌بندی یافتند. هراس از ناامنی منجر به پیدایش حکومت‌ها شده و در واقع فلسفه وجودی تأسیس دولت، برقراری امنیت تعریف گردید. همچنین مفهوم امنیت (در قرن ۱۸) مقید به صفت «ملی» شد. در راستای پیدایش دولت به عنوان دستاورد سترگ تکامل عقل جمعی و تمدن بشری، نهادهایی همچون ارتش و پلیس زایش و تبلور یافتند. در واقع پیدایش و تکوین این چنین مکانیسم‌هایی عمدتاً در مسیر استقرار امنیت در سیستم اجتماعی - سیاسی بوده باشد.

پس از بررسی این سیر تاریخی باید بیان داشت در عرصه اندیشه، نقطه عزیمت‌های فلسفی پیرامون امنیت که در زمره نخستین رهیافت‌ها مطرح می‌باشند، به پنج قرن پیش از میلاد مسیح باز می‌گردد. برونداد گفتمان آن مقطع این نکته بود که تأمین امنیت در زمره وظایف حکام می‌باشد. رهایی از وضع طبیعی [که ناامنی سمبل این شرایط بوده و جمله معروف هابز (جنگ همه علیه همه) ترجمانی از وضعیت مذکور به شمار می‌آید] و نیل به کمال انسانی، دو انگیزه بارز در گرایش متفکران به این ایده

بود. لیکن در چندین سده بعد، اولین گفتمان «علمی» و مسلط «امنیت / قدرت نظامی»، به واسطه فضای تحولاتی همچون رخداد انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، گسترش ایدئولوژی مارکسیسم در عرصه جهانی، وقوع دو جنگ جهانی و سرانجام تکوین جنگ سرد مطرح شد. در این دوران

ظرفیت معنایی امنیت ملی تنها معطوف به مقابله و دفع تهدیدات خارجی گشته و محور استراتژی‌ها نیز تقویت و بهینه‌سازی بنیان‌های قدرت نظامی و تحفظ تمامیت ارضی بود.

در برهه‌های بعدی رهیافتی جدید مبتنی بر نقد دیدگاه قبلی ظهور و بروز یافت. در واقع به دلیل تطور بسترها، گفتمان سترون پیشین به چالش کشیده شد، لیکن سایه «اتمیسیم» مجالی برای انقطاع مفهومی. محتوایی نظریه مذکور نداد.

از اواسط دهه ۶۰ میلادی به واسطه پیدایش پارامترهای بدیع در محیط جهانی نظیر پیدایش واحدهای سیاسی جدید، بحران جهانی اقتصاد، گرایش دو ابرقدرت به وضعیت تنش‌زدایی، عقیم و ناکارآمد ماندن استراتژی بازدارندگی، فرصتی به منظور زایش روایت‌های (narratives) نوین پدید آمد. در این رابطه واقع‌نگری و گفتمان‌های جهانی پس از تحمیل خود، حتی از نظام اندیشگی رهبران امپراطوری نظامی سابق (شوروی)، نیز ساختار زدایی می‌نماید. به نحوی که گورباچف اظهار می‌دارد:

هیچ کشوری نمی‌تواند منحصرأ با تکیه بر قدرت نظامی و قوی‌ترین سیستم دفاعی،

امنیت خویش را تأمین نماید. استقرار امنیت به گونه‌ای فزاینده تبدیل به مسئله‌ای سیاسی شده و تنها می‌تواند با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی قابل حل باشد. امنیت برای همیشه نمی‌تواند بر آموزه‌های بازدارندگی استوار باشد...»^(۳)

همچنین وی برای لحاظ نمودن بُعد پر اهمیت اقتصادی امنیت می‌گوید:

«تصور و ترسیم امنیت بین‌المللی بر اساس مؤلفه‌های نظامی منسوخ گشته و در جهان امروز، بازسازی امنیت جهانی بر پایه مقوله اقتصاد ابتناء یافته است.»^(۳)

از این رو به تدریج رهیافت «امنیت توسعه» بامحوریت «اقتصاد» در جوار نظریه پیشین مطرح شد، مک نامارا از جمله پیشقراولان و حامیان تر مزبور در کتاب «جوهره امنیت» اشعار دارد:

«... امنیت توسعه است و بدون توسعه هیچ‌گونه امنیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد.»^(۴) که این آموزه نیز در چنبره تقلیل‌گرایی گرفتار بود. اما امنیت را از یک مفهوم نظامی محض به مفهومی چندجانبه بدل کرد.

در خلال دوران نظام دوقطبی عنایت به محیط امنیتی و سخت‌افزارها در ادراک سنتی، مانع فهم واقعیات امنیت ملی به شمار می‌آمد. بازتاب تحولات جهانی در گشودگی فضاهای جدید در اذهان برخی دولتمردان جلوه نمود و واقع‌بینی آنها نسبت به درجه پایین مشروعیت، انسجام در حال فرسایش / کاهش داخلی و عقیم ماندن پروسه ملت‌سازی، منجر به توجه

فزاینده‌ای به بُعد دینامیک نرم‌افزاری امنیت ملی شده است.

جدا از مطالب مذکور اگر امنیت را فقدان تهدید نسبت به ارزش‌های حیاتی و نیز ایجاد شرایطی برای استفاده از فرصت‌ها و تأمین منافع ملی بدانیم، به نظر می‌رسد در شرایط کنونی مفهوم امنیت با برخی چالش‌ها مواجه می‌باشد. برای تبیین بهتر، شاخص‌های عمده امنیت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

لیکن نکته اصلی آن است که گروهی از

الف- حفظ تمامیت یکپارچگی ارضی
 سرزمین که یکی از پایه‌های مادی دولت ملت می‌باشد از دیرباز به عنوان یکی از شاخص‌های پراهمیت امنیت کشورها مورد توجه بود. تا جایی که مصونیت مرزها از هر تعرض در زمره اهداف اولیه دولت‌ها تعریف می‌شد. اساساً یکی از دلایل وانگیزه‌های اصلی آغاز جنگ‌ها، مورد تهدید قرار گرفتن تمامیت ارضی واحدهای سیاسی بوده است. تا پیش از فروپاشی ابرقدرت شرق، یکپارچگی ارضی تحت تأثیر هویت و وفاداری‌های ملی امری قوام یافته بود. از جمله پیامدهای جهانی شدن در پر تو مؤلفه تراکم جهانی، کوچک و مبدل به یک کل شدن جهان می‌باشد که این وضعیت تا حدی بُعد سرزمینی دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. البته این بدان معنی نیست که تمامیت ارضی کشورها دیگر اهمیت ندارد، چرا که هنوز هم تهدید سرزمینی، به ویژه برای کشورهای جنوب (به خصوص در هنگام تجاوز نظامی یک دشمن خارجی)

محققان و صاحب‌نظران معتقدند کشورهایی که دارای نظام سیاسی دموکرات بوده و نظام رقابتی و بازار آزاد فعالیت‌های اقتصادی آنها را تنظیم می‌نماید، با یکدیگر جنگ نخواهند کرد. بنابراین فقدان روابط استراتژیک بین کشورهای جنوب (به معنی نبود هم پیوندی و به اصطلاح قفل شدن مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی این قبیل کشورها به یکدیگر)، مشکلات ساختاری، اختلافات مرزی، ارضی و... از جمله دلایل این مطلب است که چرا در کشورهای در حال توسعه جنگ‌ها می‌تواند بر سر تهاجم به سرزمین طرف مقابل رخ دهد. هر چند در این باره باید به شرایط نظام بین‌الملل نیز توجه داشت که آیا ساختار موجود اجازه می‌دهد کشوری به کشور دیگر تجاوز نماید. در این رابطه واکنش بی‌سابقه جامعه جهانی در قبال حمله عراق به کویت قابل تأمل است. همچنین نباید از خاطر برد که دولت‌های جنوب مانند دول شمال در قبال جریان سیال کالاها، اندیشه،

۴- حاکمیت حقوقی بین‌المللی که اشاره به شناسایی یک دولت از سوی دیگر کشورها دارد. با این توضیح که در کنار انقلاب ارتباطی، تحولات فناورانه منجر به کاهش هزینه حمل و نقل و تسهیل در مراودات شده است. امروزه شاهد هستیم جریان سیال افکار و سرمایه‌ها و

سرمایه و اطلاعات کنترل چندانی بر مرزهای خود ندارند. در مجموع می‌توان این‌گونه اذعان داشت که شاخص تمامیت ارضی امنیت همچنان پراهمیت باقی مانده است.

ب- حفظ استقلال

به نوعی کالاها (اطلاعات به عنوان کالایی استراتژیک) خارج از حیطه کنترل دولت‌ها انجام می‌شود. در مجموع این پیشرفت‌ها باعث شده است که حاکمیت دولت «بر» و «در» مرزهایش مورد بی‌توجهی قرار گیرد. همچنین استلزامات ناشی از ترویج و مقبولیت یابی ارزش‌هایی همچون دموکراسی و حقوق بشر در کنار بحران‌های برآمده از ضعف دولت‌ها در مقابله و مواجهه با پیامدهای به هم پیوستگی اقتصاد جهانی و افزایش انتظارات فزاینده منجر به فاصله گرفتن جامعه از دولت و در نهایت تزلزل مبانی سازمان اقتدار در گروهی از کشورها شده است. از سوی دیگر قواعد و مقررات تصویبی بازیگران فراملی در کنار نقش‌آفرینی و اعمال نفوذ قابل توجه آنها، مؤید خوبی برای بیان اثربخشی نهادهای مقتدر خارجی بر حاکمیت و ستفالیایی دولت‌ها می‌باشد.

دستیابی به استقلال و حفظ آن از جمله آمل ارزشمند دولت‌ها و ملت‌ها به شمار می‌آید. به لحاظ سیاسی، داشتن استقلال به معنای حفظ حاکمیت و اقتدار است. بدین مفهوم که دولت‌ها در وضع قوانین و مقررات در حیطه سرزمینی خود به دور از فشار قدرت‌های خارجی یا نیروی تحدید کننده داخلی اقدام نموده و در مواقع ضروری بتوانند از قدرت مشروع (اقتدار) استفاده کرده و اتباع و گروه‌های داخلی را کنترل نمایند.

بر اساس تقسیم‌بندی کراسنر، مقوله حاکمیت را می‌توان به چهار جزء تقسیم‌بندی کرد:^(۵)

۱- حاکمیت به هم وابسته (interdependence) sovereignty) که به توانایی یک حکومت جهت اعمال کنترل فعال و مؤثر «بر» و «در» مرزهایش در رابطه با تحرک سرمایه، کالا و اندیشه ارتباط دارد.

۲- حاکمیت داخلی که به سازمان اقتدار در جامعه سیاسی اشاره دارد.

۳- حاکمیت و ستفالیایی که به حذف و ممنوعیت اقتدار خارجی و به عبارتی استقلال حکومت از ساختارهای اقتدار خارجی مربوط می‌شود.

ج- حفظ مقبولیت نظام

هر دولت برخوردار از مقبولیت فرایند خطیر تصمیم‌گیری و اعمال سیاست‌ها را با اعتماد به نفس خاصی طی می‌کند. مقبولیت، امری مشروط بوده و تا حد زیادی به داوری جامعه

بستگی دارد. به عبارتی تازمانی که دولت بتواند در حدی قابل قبول به وظایف اصلی و اولیه خود (از جمله حفظ صیانت نفس شهروندان، تأمین رفاه، آزادی‌ها و حقوق قانونی آنها و...) بپردازد، می‌تواند به مشروعیت خود و در نهایت وفاداری مردم خوش بین باشد. با نگاهی دقیق به شرایط موجود درمی‌یابیم که مقبولیت‌یابی برای حکومت‌ها به تدریج در حال تبدیل شدن به مشکله‌ای اساسی است. جدا از دولت‌هایی که به این موضوع توجهی نداشته و رژیم‌ی زورمدار را بنا نهاده‌اند (که باید در انتظار بحران‌هایی فراگیر و مشروعیت‌زدا باشند) وضعیت به‌گونه‌ای است که در برخی موارد حتی اگر دولتمردان دغدغه مقبولیت‌یابی را نیز داشته باشند، با پاره‌ای مسائل مواجه هستند. هر چند برخی شاخص‌ها نشان‌دهنده بهبود وضعیت اقتصادی جهان است، به نحوی که تعداد افرادی که در فقر مطلق زندگی می‌کردند از ۲۹٪ در سال ۱۹۹۰ به ۲۴٪ در سال ۱۹۹۸ کاهش یافته‌اند.^(۶) لیکن پیوستگی کشورها به لحاظ اقتصادی به یکدیگر، موجب شده است علی‌رغم آن که هیأت حاکمه یک کشور تلاش زیادی برای رونق اقتصادی انجام می‌دهد، پیامدهای یک بحران اقتصادی بین‌المللی اقدامات انجام شده راناکام‌گذار. همچنین به واسطه گسترش تکنولوژی‌های ارتباطی، مردم کشورها به راحتی از سطح رفاه و خدمات سایر جوامع آگاهی می‌یابند. این روند بر دولت‌های ضعیف فشار زیادی وارد می‌کند که عدم ارضای این

انتظارات، معمولاً همراه با سرخوردگی مردم، فاصله‌گیری مردم از رژیم و در نهایت بروز خشونت می‌باشد. گاهی اوقات نیز به دلیل مشکلات ساختاری با تأمین خواست‌ها و آزادی‌های مورد نظر آحاد جامعه موجب بی‌ثباتی نظام سیاسی خواهد شد. در مجموع چنین مشکلاتی می‌تواند مقبولیت دولت‌ها را به سطح نازلی کاهش دهد.

در ادامه پیش از پرداختن به مبحث بعدی، به دلیل آن‌که امنیت در برابر «تهدید» معنایابی می‌شود، لازم است نگاهی نیز به تحولات مفهومی و مصداقی تهدید داشته باشیم. اساساً تهدیدات موضوع شناخت نبوده، بلکه موضوع تعریف و بازتعریف هستند. از این رو تهدیدات معطوف به نظام ارزشی، فرهنگ، اهداف / هویت ملی، «ساختار»، «مؤلفه‌های قدرت»، «کنشگران سیاسی / اجتماعی»، «تمامیت ارضی»، «نهادها و تأسیسات حیاتی» و در یک کلام متوجه «منابع و شاخصه‌های قدرت» می‌باشد. درجه و شدت تهدیدشنودگی مرکزیت و کلیت نظام نیز واسطه اصلی در تعیین تقدم و تأخر هر نوع تهدید به شمار می‌آید. در فضای کنونی نظام بین‌الملل نظم و نسق‌های پیشین در روابط نامتقارن بین مؤلفه‌های قدرت در هم فرو ریخته شده و تهدیدات از تلون و چندگونگی برخوردارند.

دردیدگاه‌های سنتی، دولت مهم‌ترین هدف مرجع امنیت معرفی شده است، از این رو مخاطره پیش‌آمده برای آن تهدید امنیتی تلقی می‌شد.^(۷)

در این راستا بوزان تهدیدات نسبت به دولت را این گونه توصیف می‌کند: (۸)

- ۱- تهدید نسبت به ایده دولت (ناسیونالیسم)،
- ۲- تهدید نسبت به تجلی نهادی دولت،
- ۳- تهدید پایه‌های مادی و فیزیکی دولت (سرزمین و جمعیت و منابع).

اگر خواسته باشیم معنایی را که در گذشته از مفهوم تهدید در اذهان تداعی می‌یافت را به طور خلاصه بیان کنیم، به این جمع‌بندی خواهیم رسید که تهدیدات:

- ۱- عمدتاً با منشاء خارجی تصور می‌شدند،
- ۲- مبتنی بر قدرت نظامی بودند،
- ۳- متکی بر حضور فیزیکی دشمن بودند،
- ۴- آگاهی از تهدیدات گسترده نبود،
- ۵- دامنه تهدیدات محدود بود،

۶- در اکثر تهدیدات، دولت‌ها نقش بسیار مؤثری داشتند،

۷- تهدیدات به راحتی قابل تشخیص بودند. به واسطه همبسته و پیوسته بودن متن و

زمینه همزمان با تحولات جهانی، مفاهیم نیز دستخوش دگردیسی گشته‌اند. در این راستا تهدیدات با صیورورت بافت و ترکیب بسترها، شکل و ماهیتی نوین یافته‌اند. علی‌رغم آن که تهدیدات ماهیتی شفاف نداشته و چند وجهی هستند، لیکن می‌توان در شرایط جدید ویژگی تهدیدات را این گونه برشمرد: (۹)

- ۱- اکثر این تهدیدات دولت - محور نیستند. به عبارت دیگر این قبیل مخاطرات از عوامل و بازیگرانی که خصلتی فروملی یا فراملی دارند،

ساطع می‌شود در نتیجه آنها به راحتی قابلیت تطبیق با نظریه‌ها و تحلیل‌های دولت - محور را ندارند.

۲- این چالش‌ها فضای جغرافیایی خاصی ندارند. تمرکزی که در گذشته بر تهدیدات ناشی از قدرت نظامی می‌شد، شرایطی را جهت تلاش برای مهار این قبیل مخاطرات فراهم نمود. به هر حال چالش‌های غیرسنتی نشانگر آن می‌باشد که تهدیدات، پخش و چند سویه است. ضمن این که آنها را باید در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی نگریست.

۳- این تهدیدات را نمی‌توان تنها با اتکا به سیاست‌های دفاعی سنتی مدیریت کرد. سازمان‌های نظامی / دفاعی امکان دارد به ویژه در کشمکش‌های خشونت‌آمیز نقش داشته باشند، ولی باید در نظر داشت مدیریت مؤثر مستلزم طیفی از رهیافت‌های غیرنظامی است. با عنایت به مطالب فوق برخی تهدیدات جهانی عبارت‌اند از:

الف- تهدیدات زیست محیطی: با عنایت به تحول رابطه «انسان و محیط» که به شدت متأثر از افزایش توانمندی‌های بشر و دانش انسانی می‌باشد. مخاطرات نوینی فراروی امنیت بشر قرار گرفته است. پدیده‌هایی همچون گازهای گلخانه‌ای، زباله‌های هسته‌ای و ... نمونه‌هایی در این زمینه هستند.

ب- تهدیدات اقتصادی: به دلیل تشدید وابستگی‌های متقابل و در هم تنیدگی اقتصادی کشورها، بروز بحرانی اقتصادی در یک منطقه

دور دست می‌تواند تهدیداتی قابل ملاحظه برای کشورهای دیگر ایجاد کند. بحران جنوب شرق آسیا و یا اثرات جهانی از بین رفتن مرکز تجارت جهانی نمونه‌هایی در این رابطه می‌باشند. البته نبایستی از پیامدهای تقسیم کار جهانی (که چندان عادلانه نبوده و می‌توان از آن تحت عنوان خشونت ساختاری نام برد) و یا آثار مخرب خروج سرمایه‌ها غافل بود.

ج- تهدیدات شبکه‌ای

۱- در حوزه نظامی، همچون «شبکه القاعده» که در بیش از ۶۰ کشور و چهار قاره جهان فعالیت دارند. ۲- در حوزه ارتباطات، نظیر انتشار ویروس I Love You و یا دستیابی به اطلاعات مربوط به ساخت تسلیحات کشتار جمعی از طریق اینترنت.

جهانی شدن

درخصوص ریشه‌های جهانی‌اندیشی باید رجعتی به یونان باستان، خاستگاه فلسفه سیاسی، داشته باشیم. به عبارتی در مقطع امپراطوری سازی اسکندر و فیلیپ بود که طلوعه جهان شهری و صدور تمدن یونانی فرارسید. در این بین، مکتب رواقی توجیه‌گر کشورگشایی یونانیان شد. مرام آنها معطوف به برادری و یگانگی آدمیزادگان بود و از دید آنها تفاوت‌های قومی / نژادی خدشه‌ای به این اصل وارد نمی‌ساخت.^(۱۰)

جدا از این رویکرد فلسفی، در خصوص ریشه‌یابی واژه globalization اعتقاد بر آن است

که برای نخستین بار فرهنگ و بستر در سال ۱۹۶۱ تعاریفی برای این اصطلاح ارائه داد.^(۱۱) هر چند به تعبیر رابرتسون سابقه جهانی شدن به چهار سده قبل می‌رسد، ولی در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بود که تلاش برای تبیین علمی این پدیده در دستور کار اندیشمندان قرار گرفت.^(۱۲)

هر چند جهانی شدن هم پارادایمی برای توصیف و تبیین واقعیت‌ها و پدیده‌های جهان و نیز بیانگر شکلی از تفکر و نگرش به آنها می‌باشد، لیکن نباید جهانی شدن را به عنوان یکی از مسیرهای احتمالی که کشورها بر سر انتخاب آن مخیر هستند، در نظر گرفت، بلکه روندهای موجود حکایت از آن دارد که جهانی شدن سرنوشتی گریزناپذیر است.

همان‌گونه که می‌دانیم جهانی شدن مفهومی کلی می‌باشد که برای انضمامی نمودن آن لازم است برخی شاخص‌ها از این پدیده ارائه شود. در این تحقیق شاخص‌های زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- بسط ارتباطات جهانی

۲- نقش آفرینی فزاینده ارزش‌ها / بازیگران فراملی

۳- تشدید وابستگی‌های متقابل

۱- بسط ارتباطات جهانی

حوزه ارتباطات از جمله محورهای مؤثر و اثربخش در روند جهانی شدن است. در واقع اگر خواسته باشیم از بین عوامل تسریع‌کننده تحولات مذکور مخرج مشترکی استخراج

نماییم، بدون شک یکی از برجسته‌ترین مؤلفه‌ها و شاید علت‌العلل فضای جدید جهانی، فناوری‌های ارتباطی می‌باشد. اساساً ارتباطات جهانی بر چهار ابزار استوار است:

۱- ابزار مخابرات نظیر تلفن، تلگراف، تلکس و سایر سیستم‌های تماس و ارسال پیام و تصویر از راه دور،

۲- ابزار الکترونیک ارتباط جمعی فراملی همچون رادیو، تلویزیون و ماهواره،

۳- ابزار غیرالکترونیک ارتباط جمعی جهانی مانند مطبوعات،

۴- ابزار حمل و نقل. (۱۳)

واقعیت آن است که پیشرفت‌های عرصه فناوری‌های مذکور فرصت مغتنمی را در راستای افزایش تعاملات فراهم ساخته و گستره فراخی را فراروی انبای بشر محیا کرده است. در خصوص اهمیت این مقوله برخی صاحب‌نظران بر این باورند که ارتباطات اساس تغییرات اجتماعی است. (۱۴)

در این رابطه مک لوهان می‌گوید:

«با گذشت بیش از صد سال از فناوری‌های الکترونیکی، شبکه‌ها و سیستم مرکزی عصبی خود را در سطح جهانی گسترش داده‌ایم و تا آنجایی که به سیاره ما (زمین) ارتباط داشت، مکان و زمان را از میان برداشتیم.» (۱۵)

در حوزه اقتصاد نیز این تکنولوژی‌ها نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. به نحوی که اگر انقلاب صنعتی بهره‌وری را ۱۰۰ برابر افزایش داد، اما انقلاب میکروالکترونیک تاکنون بهره‌وری را

در عرصه فناوری مبتنی بر اطلاعات بیش از یک میلیون برابر افزایش داده و اساساً زیرساخت ارتباطات دوربرد در عصر پسا صنعتی با پایانه‌های کشتیرانی و یا راه‌آهن در عصر صنعتی مقایسه شده است. (۱۶) مدیر مسئول شبکه‌های رایانه‌ای جهانی، آی بی ام، پیش‌بینی کرده بود که اینترنت به بزرگ‌ترین، پیچیده‌ترین، سریع‌ترین و مطمئن‌ترین بازارها در معاملات تجاری بدل شود. (۱۷) همچنین تحولات تکنولوژیک باعث شده هزینه‌های حمل و نقل بسیار کاهش یابد به نحوی که هزینه حمل و نقل دریایی در دو دهه گذشته ۷۰ درصد تنزل داشته و قیمت حمل هوایی کالا سالانه ۳-۴ درصد کاهش یافته‌اند.

در عرصه سیاست نیز اثربخشی فناوری‌های ارتباطی بسیار برجسته است. برخی صاحب‌نظران معتقدند نوارهای ضبط صوت در انتقال پیام‌های امام (ره) در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، دستگاه نماز در شورش دانشجویان معترض چینی در میدان تیان آن من پکن، سیستم رایانه‌ای در شکست کودتای شوروی، تلویزیون در سقوط مارکوس (رئیس جمهور فیلیپین) و شبکه اینترنت در موفقیت چریک‌های مکزیک نقش قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. (۱۸)

یکی دیگر از ویژگی‌های فناوری‌های ارتباطی آن است که دیگر همانند گذشته این مکانیزم‌ها در انحصار دولت‌ها نیست و جنبش‌ها و گروه‌های مخالف نیز می‌توانند از آنها علیه حکومت‌ها استفاده کنند. به عنوان نمونه از جمله دلایل موفقیت زاپاتیستاها علیه سلطه آمریکا،

اتخاذ استراتژی ارتباطی بود. توانایی آنها در برقراری ارتباط با جهان و جامعهٔ مکزیکی و به دست آوردن دل مردم و روشنفکران، یک گروه شورشی ضعیف محلی را به مرکز صحنه جهانی سوق داد.

علیرغم آن که در عصر جهانی شدن، فرصت‌های فراوانی برای جوامع از طریق فناوری‌های ارتباطی به دست آمده، این تکنولوژی‌ها می‌تواند تهدیدزاینده باشند. به عنوان نمونه اطلاعات محرمانه در خصوص چگونگی ساخت تسلیحات کشتار جمعی می‌تواند از طریق اینترنت به دست آید. در این رابطه می‌توان به انتشار ویروس در شبکه‌های اینترنت اشاره کرد. به عنوان نمونه ویروس Love You به ۱۰۰۰ فایل سازمان ناسا صدمه زد و بازسازی خسارات ناشی از این حملات به بیش از ۱۶۰۰ نفر - ساعت کار و ۱۲۰۰ ساعت پیمانکاری نیاز داشت. هزینه این حمله به ایالات متحده بین ۴ تا ۱۵ میلیارد دلار یا معادل بمباران همه جانبه یک شهر آمریکایی در جنگ‌های متعارف تخمین زده می‌شود.^(۱۹)

۲- نقش آفرینی فزاینده بازیگران - ارزش‌های

فراملی

الف- بازیگران فراملی

مراد و مقصود از بازیگر موجودی است که از خودکنشی (عملی یا رفتار) ساطع نماید. در عرصه بین‌الملل جدا از دولت، ملت‌ها، هر کنشگری که مناسبات بین‌المللی را تحت تأثیر

قرار دهد می‌تواند بازیگری فعال و قابل توجه باشد. در شرایط فعلی جهان، تعداد زیادی از این بازیگران را می‌توان مورد شناسایی قرار داد که در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی کار ویژه‌های مهمی را عهده‌دار هستند.

یکی از جنبه‌های پراهمیت نهادهای فراملی آن است که آنها بین شهروندان و دولت - ملت‌ها حایل شده‌اند. درجه اثرگذاری این بازیگران به حدی است که برخی اندیشمندان معتقدند آنها نهادهای جامعه مدنی جهانی هستند.^(۲۰) از سوی دیگر اگر تائیس از این قاعده بازی بین شهروندان و دولت - ملت‌ها حاصل جمع صفر بود، امروزه با نقش آفرینی بازیگران مذکور این قاعده به حاصل جمع متغیر تغییر کرده است. بدین معنی که گفته می‌شود در عصر جهانی شدن بخشی از حاکمیت دولت‌ها به سوی «بالا» (نهادهای فراملی اقتصادی، سیاسی، نظامی) و بخشی دیگر نیز به طرف «پایین» (گروه‌های فروملی و شهروندان) گرایش یافته است. به نظر می‌رسد نسبت به گروه‌های داخلی و شهروندان، بازیگران فراملی سهم بیشتری را از حاکمیت دولت‌ها به خود اختصاص داده‌اند. هابرماس در خصوص اهمیت نهادهای مزبور معتقد است با تشکیل بلوک‌های نظامی (نظیر ناتو) یا شبکه‌های اقتصادی (همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی) مرزهای تازه‌ای فراتر از مرزهای دولت - ملت ظاهر می‌شود که به اندازه مرزهای خود دولت - ملت دارای اهمیت

است. (۲۱) در کنفرانس ریو که به بررسی مسائل مربوط به محیط زیست پرداخت، بیش از ۱۴۰۰ سازمان غیردولتی حضوری مؤثر داشتند که حکایت از اهمیت آنها در تصمیم‌سازی‌های جهانی دارد. همین وضعیت در موارد دیگر همچون کنفرانس سازمان ملل متحد درباره حقوق بشر به سال ۱۹۹۳ در وین، در مورد جزایر کوچک به سال ۱۹۹۴ در بارباردوس، درباره توسعه به سال ۱۹۹۴ در قاهره نیز به چشم می‌خورد. (۲۲) در ادامه به برخی از مهم‌ترین بازیگران فراملی اشاراتی می‌شود:

الف-۱- سازمان تجارت جهانی

در خصوص جایگاه و اهمیت این سازمان باید بیان داشت که تا سال ۲۰۰۴ بیش از ۹۶ درصد جمعیت جهان و تقریباً تمام تجارت جهانی تحت پوشش سازمان مذکور خواهد بود. هدف عمده این سازمان تسهیل و قاعده‌مند کردن امر تجارت می‌باشد. آمارها نشان می‌دهد به موجب آزادسازی‌های تجاری و رشد سرمایه‌گذاری‌ها، تا سال ۲۰۰۲، سالانه ۲۶۰ میلیارد دلار بر درآمد جهان افزوده خواهد شد. همچنین به واسطه کاهش نسبی تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای در امر تجارت، سهم تجارت خارجی کشورهای پیشرفته نسبت به تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۹۸۷ برابر ۲۷ درصد بود، در سال ۱۹۹۷ به ۳۹ درصد افزایش یافته و برای کشورهای در حال توسعه این رقم از ۱۰ درصد به ۱۷ درصد

رسیده است. (۲۳)

در واقع یکی از دلایل رشد تجارت جهانی، شرایط ایجادشده از سوی این سازمان می‌باشد، به نحوی که اگر رشد اقتصادی دنیا در دهه ۱۹۹۰ رشد متوسطی معادل ۴/۲ درصد داشته است، تجارت جهانی در همان دوره دو برابر رقم فوق رشد کرده است و پیش‌بینی می‌شود این الگو برای ۱۰ سال آینده نیز تکرار شود. (۲۴) در مجموع به نظر می‌رسد کشورها بدیلی جز عضویت (با تدبیر) در این سازمان ندارند.

الف-۲- بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول این بازیگران عمدتاً در حوزه اقتصاد فعالیت نموده و از جمله نهادهای برتون وودز می‌باشند. اهمیت بازیگران مذکور عمدتاً در مورد اعطای وام می‌باشد. در کنار برخورداری از امتیازات مادی این نهادها، اخذ وام از آنها نشان دهنده ثبات سیاسی قابل قبول و برنامه اقتصادی مناسب است که خود می‌تواند به نوعی برای کشور متقاضی وام، اعتبار خاصی به همراه داشته و بدین وسیله از منابع مالی کشورها یا شرکت‌ها و نهادهای دیگر استفاده کند. در واقع این دو نهاد نیز نقش‌های مکملی در اجرای برنامه آزادسازی تجارت برعهده دارند.

در خصوص چندملیتی شدن تولیدات برخی محققان محاسبه نموده‌اند که از هر ۱۰۰۰۰ دلاری که جنرال موتورز بابت یک اتومبیل امریکایی دریافت کرده، تنها ۴۰۰۰ دلار آن به حساب شرکت واریز شده است و ۶۰۰۰ دلار بقیه به حساب ۶ کشور دیگری که در روند تولید مشارکت دارند، اختصاص یافته است. (۲۵)

الف-۳- شرکت های چند ملیتی

واقعیت های جهانی مبین آن است که ۱۰۰ شرکت چند ملیتی بر اقتصاد جهان سیطره دارند. این شرکت ها ۱۸۰۰ میلیارد دلار سرمایه در خارج داشته و ۶ میلیون نفر در استخدام آنها هستند. سرمایه گذاری خارجی آنها در سال ۱۹۹۸ بیش از ۶۴۴ میلیارد دلار بوده است. این شرکت های بزرگ معادل ۲۵ درصد تولید جهانی را در اختیار دارند. آنها در سال ۱۹۹۸ (سال بحران جنوب شرق آسیا) حدود ۱۱۰۰ میلیارد دلار معامله داشتند. در حالی که صادرات کل جهان در همان سال بالغ بر ۷ هزار میلیارد دلار بوده است. (۲۶)

با اتکا به چنین قدرتی است که رئیس شرکت IBM که شرکتی چند ملیتی است می گوید: از نظر تجاری، مرزهایی که کشورها را از هم جدا می کنند، خطوط فرضی (مانند خط استوا) هستند. اینها چیزی نیستند جز علامت گذاری های مصلحتی که مردمان را به اعتبار حکومت، زبان و هویت فرهنگی از هم جدا می کند.

الف-۴- سازمان ملل

این سازمان که از جمله نهادهای برآمده از جنگ جهانی دوم است، در صدد تثبیت وظایف خود از یک سو به عنوان حافظ امنیت بین المللی که در خدمت صلح و حقوق بشر است و از طرف دیگر به عنوان یک مرکز ارتباط جهانی که هر ۶ ماه یکبار درباره موضوعات مربوط به نوع بشر کنفرانس هایی برپا می کند، می باشد. از معیارهای مناسب برای سنجش افزایش نقش این سازمان

تعداد قطعنامه های صادره آن است. بدین معنی که در ۴۴ سال اول، شورای امنیت به طور متوسط ماهانه ۱ قطعنامه صادر می کرد. از سال ۱۹۹۱ به بعد این رقم به ۷-۵ قطعنامه و در ژوئن سال ۱۹۹۳ این تعداد به ۱۴ مورد رسید. در اکثر بحران های بین المللی، سازمان ملل نقشی به مراتب پررنگ تر از گذشته (هر چند تا حدی متأثر از رفتار امریکا) ایفا نموده است.

در حالی که طی ۴۰ سال فعالیت سازمان ملل، شمار عملیات حفظ صلح این سازمان از ۱۳ مورد تجاوز نکرده، در فاصله سال های ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۶، سازمان ملل ناچار از تشکیل ۲۹ مورد گروه مخصوص عملیات حفظ صلح جدید شد. (۲۷)

در مجموع می توان گفت نقش سازمان ملل پس از جنگ سرد افزایش یافته و این نهاد فراملی در تأمین صلح و ثبات جهانی منزلت ارزنده ای یافته است.

الف-۵- ناتو

اساساً سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به عنوان بازوی نظامی غرب و وظیفه تأمین امنیت غرب را در برابر بلوک کمونیستی (در خلال جنگ سرد) عهده دار بود. با فروپاشی ابرقدرت شرق و به دنبال آن پیمان ورشو به نظر می رسید که این سازمان نیز منحل گردد، ولی نه تنها این گونه نشد، بلکه ماشاهد روندی تحت عنوان «گسترش ناتو» هستیم. در پنجاهمین سالگرد تأسیس ناتو (۱۹۹۹)، اجلاس سران این سازمان در آمریکا برگزار شد که در آن مفهوم استراتژیک نوین و گسترش ناتو از محورهای

اصلی بودند. در اجلاس مذکور وظیفه ناتو «دفاع مشروع متقابل و پاسداری از صلح در خارج از قلمرو ناتو» تعریف شد. دو محور اساسی این سازمان در دکتترین جدید نیز عبارت نداد:

۱- همکاری برای مبارزه با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی که هدف تلاش برای ممانعت از دستیابی دولت‌های یاغی به تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی است.

۲- اقدامات چندملیتی ناتو خارج از فضای جغرافیایی اعضا.

نکته قابل توجه آن است که اعضای ناتو در مورد اخیر توافق کرده‌اند که در برخی شرایط برای انجام این نوع عملیات کسب مجوز از شورای امنیت ضروری نیست. شرایط مذکور بدین قرار است:

۱- وقوع مخاطراتی ناشی از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، فعالیت‌های تروریستی، قطع صدور نفت و ... که تهدیدی مستقیم علیه ناتو است،

۲- حصول توافق میان آمریکا و سایر کشورهای اروپایی ناتو،

۳- ناتوانی شورای امنیت در برخورد جدی با آن بحران.^(۲۸)

ب- ارزش‌های فراملی

ب-۱- دموکراسی

روند تحولات حاکی است که بعد از فروپاشی بلوک کمونیستی و ناکارآمدی این الگوی توسعه، نظام دموکراتیک به الگویی بی‌بدیل مبدل شده است. تحقیقات نشان می‌دهد ۷ سال

پس از پایان جنگ سرد از ۱۹۳ کشور جهان، ۱۱۸ دولت دارای نظام دموکراتیک بودند.^(۲۹) برخی صاحب‌نظران معتقدند که پیش از این تحولات نیز گرایش به دموکراسی روندی قابل مشاهده بود. در این رابطه هانتینگتون اظهار می‌دارد بین سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۷۴ نظام‌های حکومتی بیش از ۳۰ کشور در جنوب و شرق اروپا، آمریکای لاتین و شرق آسیا از نظام‌های اقتدارگرا به نظام‌های حکومتی دموکراتیک تغییر پیدا کرده است.^(۳۰) به هر حال برخی زمینه‌ها نیز گرایش به این نوع سیستم سیاسی را تشدید می‌کند. در این راستا پژوهشی که بر مبنای اطلاعات سازمان ملل انجام شده است، نشان می‌دهد که شاخص‌های توسعه در کشورهای دموکراتیک برتر از کشورهای دیکتاتوری است. به عنوان نمونه درآمد سرانه به عنوان معیار قابل توجه رشد اقتصادی، برای دموکراسی‌های با ثبات اروپایی ۶۹۵ دلار، برای دیکتاتوری‌های اروپایی ۳۰۸ دلار، برای دموکراسی‌های آمریکای لاتین ۱۷۱ دلار و برای دیکتاتوری‌های آمریکای لاتین ۱۱۹ دلار می‌باشد.

ب-۲- حقوق بشر

مفهوم حقوق بشر به عنوان مجموعه حقوقی که انسان‌ها صرفاً به واسطه انسانیت خود از آن برخوردارند، در قرن هفدهم شیوع یافت و جانشین مفهوم قدیمی تر حقوق طبیعی شد که انسان‌ها به حکم قانون طبیعی از آن بهره‌مند بودند. مفهوم حقوق بشر به مفهومی گسترده‌تر از حقوق طبیعی به کار رفت. تا حقوقی رانیز در

برگردد که نمی‌توان به سهولت طبیعی شمرد، بلکه تنها در جامعه و دولت پدیدار می‌شوند. به عبارتی حقوق بشر با تحول دولت از شکل لیبرال تا رسیدن به دولت رفاه، مسیر رو به رشدی را طی کرده است. گذر از حقوق قانونی (اصل برائت) به حقوق سیاسی (حق انتخاب) و از آن به حقوق اقتصادی (برخورداری از حداقل استانداردهای مادی) سه مرحله از سیر این تحول است.

بنا به عقیده برخی صاحب‌نظران یک مهارت انقلابی ناشی از آموزش و پرورش و ارتباطات بین‌المللی و فرهنگ جهانی و گسترش آن بین مردم دنیا پدیدار گشته و آنان خواهان آزادی، مشارکت سیاسی و تأمین حقوق خود هستند. بنابراین تحولات درونی افراد منجر شده که آنها دیگر اطاعت محض را نپذیرفته و خواستار توجه

بیشتر به ایده‌هایشان شوند. امروزه با تضعیف مرزهای سیاسی، تجاری، فرهنگی در سطح جهان می‌توان از زایش مجموعه‌ای از حقوق انسانی بین‌المللی سخن گفت که دولت‌های ملی حقی در تحدید آنها ندارند. با تضعیف حاکمیت ملی به مفهوم قدیم، زمینه بسط و نشر حقوق بشر بین‌المللی تقویت می‌شود.^(۳)

در عصر کنونی همبستگی بین‌المللی در پرتو ارتباطات، نوعی وجدان مشترک بشری را پی‌ریزی نموده که موجب حمایت جهانی از حقوق بشر می‌شود. اجماع جامعه بین‌المللی، گسترش کارکرد و نقش‌های سازمان ملل متحد، جهان‌شمولی مبانی حقوق بشر همچون حق حیات، حق آزادی بیان و عقیده، ممنوعیت

شکنجه، ممنوعیت بردگی، مسئولیت دولت‌ها در برابر نقض فاحش حقوق بشر، از جمله دلایل اساسی حمایت جهانی از حقوق بشر می‌باشند. تصویب قطعنامه‌های ۶۸۸، ۷۰۶ در مورد عراق، ۷۳۳، ۷۴۶ و ۷۹۴ دربارهٔ سومالی، ۷۵۲، ۷۵۸، ۷۶۴، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۸۱ و ۷۹۸ در مورد یوگسلاوی از سوی شورای امنیت به منظور جلوگیری از کشتار و نقض حقوق بشر، ایجاد آتش‌بس، برقراری حکومت قانون، انتخابات آزاد و تأمین امنیت مردم، بیانگر اهمیت موضوع حقوق بشر می‌باشد. تحلیل روندهای کلان مبین آن است که بزرگ‌ترین اجماع جهانی در آغاز سده ۲۱ اعتقاد به استقرار مبانی حقوق بشر خواهد بود.

۳- تشدید وابستگی‌های متقابل

تحلیل وضعیت و روندهای موجود مؤید این موضوع است که در جهان امروز تا چه حدی وقایع (خواه در حوزه اقتصاد و چه در دیگر عرصه‌ها) در هم تنیده شده‌اند. اساساً برخی از اندیشمندان معتقدند جهانی شدن را می‌توان به صورت تشدید روابط اجتماعی در سرتاسر جهان تعریف کرد که در آن جهان دور از هم، طوری به یکدیگر وابسته می‌شوند که حوادث محلی از رویدادهایی تأثیر می‌پذیرند که در مناطق دورتر شکل می‌گیرند و بر آنها تأثیر می‌گذارند.^(۳) به عبارت دیگر امروزه عرصه‌های داخلی و خارجی، حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به هم پیوسته هستند. حوادث ۱۱

سپتامبر نمونه خوبی در این خصوص می باشد. تحرک بین المللی مشوق آن بوده است.

۲- افزایش منبع یابی جهانی و تولید چند ملیتی که به واسطه سلطه روزافزون سرمایه گذاری خارجی بر تجارت بین المللی تقویت شده است.

۳- گسترش همسانی جهانی ارزش های مادی که منجر به افزایش تشابه درخواست های ملل جهان شده است.

۴- استاندارد شدن اکثر نظام های تسلیحاتی در سطح بین المللی که حداقل تا حدودی به خاطر کاهش اهمیت تولید و استفاده از سلاح های داخلی می باشد.

۵- گسترش دموکراسی سیاسی که باعث درک متقابل بیشتر و ظهور زمینه های مشترک بین ملت های دارای ایدئولوژی مشابه شده است.

یازده سپتامبر، جهانی شدن و امنیت

یازده سپتامبر همان گونه که هالیدی به درستی به آن اشاره کرده، روزی بود که «جهان را دگرگون ساخت». در عرصه جهانی تغییر نظام بین الملل همواره با «جنگ» انجام شده و حوادث ۱۱ سپتامبر نیز از چنین ویژگی برخوردار است. به عبارتی اهمیت و اثرگذاری این رویداد را می توان با جنگ جهانی دوم مقایسه نمود. علی رغم آن که حوادث نیویورک تنها دو ساعت به طول انجامید و به لحاظ فیزیکی تنها بخشی از یک شهر ایالات متحده آسیب دید، ولی به دلیل به هم پیوستگی و در هم تنیدگی جهانی، این حادثه با جنگ جهانی دوم که سال ها طول کشید و بنا به اعتقاد بسیاری از محققان به معنی دقیق

در عرصه اقتصادی نیز وابستگی های متقابل به وضوح قابل مشاهده است. بحران جنوب شرق آسیا نمونه خوبی برای ترسیم این شرایط است. بدین معنی که با آغاز بحران در تایلند این وضعیت به سرعت گریبانگیر سایر دولت های منطقه شد و در پاره ای موارد حتی اثرات آن شکل فرامنطقه ای نیز به خود گرفت. البته به دلیل درهم تنیدگی حوزه ها، اثرات این بحران تنها محدود به اقتصاد نشد، بلکه در حوزه سیاسی نیز اثرگذار بود، بدین معنی که روی کار آمدن پوتین به نوعی تحت تأثیر بحران اقتصادی جنوب شرق آسیا بود.

برخی محققان دلایل تشدید وابستگی های متقابل را این گونه برمی شمارند: (۳۳)

۱- افزایش انواع معاملات بین ملت ها که تشدید

کلمه یک جنگ «جهانی» بود، هم وزن هستند. به دنبال حوادث اخیر به نظر می‌رسد دوران گذار حاکم بر روابط بین‌الملل که پس از فروپاشی ابرقدرت شرق پدیدار شده بود، به پایان رسید و ساختار نظام جهانی در شاکله سیستم تک قطبی و با رویکرد یک جانبه‌گرایی صورت‌بندی شده است. کارکرد این ساختار تاکنون میباید آن بوده که با ظرفیت بالای «همسوسازی»، اکثر مخالفین را با خود همراه می‌کند. (عضویت چین، روسیه و ... در ائتلاف ضد تروریسم و موافقت آنها برای حمله آمریکا به افغانستان) البته در این روند توانمندی سخت‌افزاری نامتقارن قدرت هژمون نقش بی‌بدیلی در تعریف مفاهیم، تعیین معیارهای تقسیم‌بندی جهان و ... ایفا می‌کند. فروپاشی ابرقدرت شرق و قدرت نظامی نسبتاً پایین رقبای ایالات متحده در مجموع باعث مخدوش شدن منطق بازدارندگی. اطمینان به نابودی متقابل شده است. توانایی فراوان ایالات متحده (چه به لحاظ اقتصادی که به تنهایی ۲۵٪ تولید ناخالص جهان را در اختیار دارد و چه از نظر نظامی) موجب می‌شود عوامل بر هم زننده ساختار موجود به حداقل برسند.

در ساختار فعلی، دشمنی‌ها استراتژیک ولی دوستی‌ها می‌تواند تاکتیکی باشد. بدین معنی که هر چند (به زعم آمریکا) در ماهیت تهدید بودن کشورهای همچون چین، ایران و روسیه تردیدی نیست، ولی در مقاطعی به طور موقت (نظیر حمله به افغانستان) می‌توان با آنها همکاری کرد. جالب آن است که بلافاصله پس از اتمام مورد همکاری، دوباره روح ستیزش میان واشنگتن و این دولت‌ها حاکم می‌شود. انتشار خبر آماده‌سازی طرحی برای حمله هسته‌ای به هفت کشور از جمله ایران، روسیه و چین نمونه مناسبی در این زمینه می‌باشد. در شرایط فعلی ایالات متحده برای تعیین سطح برخورد و نوع ابزار برخورد با دولت‌های یاغی (به زعم خود) علائمی را از خود ساطع می‌نماید (خروج از پیمان ای بی ام و آماده‌سازی طرحی برای حمله هسته‌ای) تا براساس آن واکنش رقبای خود را مورد سنجش قرار دهد. نکته مهم در «طرح حمله هسته‌ای» این است که اگر تاکنون تسلیحات هسته‌ای کارکردی بازدارنده داشت، به نظر می‌رسد به تدریج این قبیل جنگ‌افزارها نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت و چنین وضعیتی نیز سرانجام منتهی به تلاش کشورهای دیگر برای دستیابی به این سلاح‌ها می‌شود.

تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر بسیاری از صاحب‌نظران اعتقاد داشتند که منابع قدرت از سخت‌افزارها به نرم‌افزارها تغییر یافته و در میان حوزه‌ها، «اقتصاد» به لحاظ اهمیت جایگزین «سیاست» شده و بالاترین جایگاه را به خود اختصاص داده است. از این رو تغییری در رویکردها حاصل شد، بدین معنی که ژئوپلیتیک با افول اعتبار مواجه و در مقابل ژئواکونومیک و در مرتبه بعد ژئوکالچر اهمیت فزاینده‌ای یافتند. در واقع انقلاب اطلاعاتی/ارتباطی که موجب تراکم زمان و مکان و بالاخره سرزمین‌زدایی از

دولت شد، در این روند نقش بی بدیلی ایفا کرد. لیکن به نظر می‌رسد حوادث نیویورک باعث تغییر برخی روندها شد، یعنی سخت‌افزارهای نظامی دوباره اهمیت یافتند، ژئوپلیتیک تا حد زیادی منزلت ارزنده سابق خود را به دست آورد و به دنبال آن پایگاه‌های نظامی جایگاه مناسبی یافتند.

با نگاهی واقع‌بینانه در می‌یابیم که روند نظامی‌گری جهانی که در شرایط کنونی مطرح شده، تا حد زیادی نشئت گرفته از روند جهانی شدن است، چرا که در عصر جهانی شدن هر کنش، واکنشی در ابعاد وسیع خواهد داشت. چنانچه آمریکا بودجه نظامی خود را حدود ۵۰ میلیارد دلار افزایش می‌دهد و آن را به حدود ۴۰۰ میلیارد دلار (معادل هزینه نظامی ۱۴۰ کشور جهان) رسانده و به دنبال ایجاد پایگاه‌های نظامی در ماورای مرزهای خویش است، اگر قرارداد ۲۰۰ میلیارد دلاری ساخت تسلیحات با شرکت‌های

لاکهید و جنرال موتورز منعقد می‌کند و... این روند قطعاً واکنش‌هایی در همین راستا خواهد داشت. به عبارتی تشدید همکاری‌های نظامی ترکیه و اسرائیل، هند و اسرائیل، خریدهای نظامی کشورهای خلیج فارس (نظیر قرارداد خرید تجهیزات نظامی ۱ میلیارد دلاری عمان از آمریکا)، افزایش ۱۹ درصد بودجه نظامی چین و... مؤید این دیدگاه است.

به نظر می‌رسد تحت تأثیر ۱۱ سپتامبر روندهای جهانی تغییر یافته‌اند. تحلیل فرایندهای موجود حکایت از آن دارد که روند «جهانی شدن»

گرایش شدیدی به سوی پروژه «جهانی سازی» یافته است. به عبارتی اگر در طی سال‌های بعد از فروپاشی بلوک شرق، ارزش‌ها و الگوهای غربی از طریق ابزارهای نرم‌افزاری «ترویج» می‌شد، امروزه این هنجارها و مدل‌ها به واسطه سخت‌افزارها در حال «دیکته» شدن است. یادآوری می‌شود که به هر حال فروپاشی امپراطوری کمونیسم، برخورد شدید آمریکا با عراق پس از اشغال کویت توسط این کشور و نوع رفتار ایالات متحده در قبال بحران کوزوو تا حد زیادی زمینه‌ساز وضعیت اخیر بوده است. همچنین حوادث ۱۱ سپتامبر منجر به تغییراتی در روندهای امنیتی شده است، چرا که ملاحظات امنیتی قدرت‌های بزرگ، همیشه نسبت به ملاحظات امنیتی قدرت‌های کوچک‌تر توجه بیشتری را به خود جلب کرده و بر الگوهای ستیز و وحدت در کل نظام بین‌الملل حکم فرماست.^(۳۴)

در ساختارهای تک‌قطبی (همانند شرایط کنونی) کشورها بدیل‌های حداقلی برای انتخاب در پیش رو دارند. بدین معنی که دولت‌ها یا با ائتلاف جهانی و همسوی با «قطب» هستند یا علیه آن صف‌آرایی می‌کنند. بنابراین اگر بپذیریم بازیگران، فرایندها و ساختارها، اجزای یک سیستم را تشکیل می‌دهند، نظام فعلی جهانی را می‌توان این‌گونه تبیین نمود:

۱- بازیگران: دولت‌ها و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی بین‌المللی / غیرحکومتی (همچون

ناتو، سازمان‌ها و شرکت‌های چندملیتی، سازمان تجارت جهانی و... در کنار بازیگران شبکه‌ای (نظیر سازمان القاعده که در ۴ قاره و بیش از ۶۰ کشور عضو داشته و فعالیت دارد) از جمله کنشگران مؤثر به شمار می‌آیند.

فرجام

هدف مقاله حاضر تبیین وضعیت مقوله امنیت در عصر جهانی شدن بود. یافته‌های این تحقیق را می‌توان این‌گونه جمع‌بندی نمود:

۱- جهانی شدن، پدیده‌ای واقعی است. هر چند شاید گفته شود که متغیرهایی همچون بسط ارتباطات، نقش آفرینی بازیگران / ارزش‌های فراملی و تشدید وابستگی‌های متقابل پدیده‌هایی جدید نیستند، ولی باید دانست که جهانی شدن نیز مرحله‌ای گسست یافته نمی‌باشد. جهانی شدن نتیجه تکامل و تجربه انباشتی بشر بوده و در امتداد تحول تاریخی رشد بشری است. در عین حال بیان شد که ریشه‌های جهانی شدن به چندین قرن پیش بازمی‌گردد. در واقع بحث این است که فناوری‌های ارتباطی (در دهه‌های اخیر) به حدی از پیشرفت و گسترش رسیده‌اند که زمین‌رابطه «جامعه‌ای شبکه‌ای» مبدل کرده‌اند.

۲- **فرایندها:** در شرایط فعلی جهانی شدن در حال تبدیل به جهانی‌سازی می‌باشد، نظامی‌گری فضای جهانی را به شدت متأثر کرده، آزادسازی تجاری، اقتصادی روندی اجتناب‌ناپذیر گشته، تلاش‌ها برای تسطیح فرهنگی و یکسان‌سازی و استاندارد نمودن رفتارها و قواعد اقتصادی، سیاسی، نظامی و... (بنا به تعریف غربی) افزایش یافته است.

۳- **ساختارها:** شواهد و قراین فراوانی حکایت از آن دارد که ساختار سیستم موجود ساختاری تک قطبی و به عبارت دقیق یک ساختار سلسله مراتبی دستوری است.

تأمین امنیت نیز پس از ۱۱ سپتامبر استلزامات خاص خود را دارد. بدین معنی که هر چند توانمندی‌های نظامی داخلی کشور لازم است، ولی شرط کافی برخورداری از قدرت برآمده از ساختار نظام بین‌المللی می‌باشد. از این رو کشورها نزدیک شدن به قدرت هژمون را به عنوان راه‌کاری برای حل مشکلات امنیتی و افزایش ضریب امنیتی خود در نظر گرفته‌اند.

در خلال ماه‌های اخیر (پس از حوادث ۱۱ سپتامبر) مفهوم امنیت و ابزارهای امنیت‌ساز متحول شده‌اند. ماهیت امنیت رجعتی دوباره به عصر پیش از پایان جنگ سرد کرده است.

همچنین نقش آفرینی فزاینده بازیگران فرا / فراملی در کنار پیچیدگی مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دولت‌ها منجر به تشدید وابستگی‌های متقابل و در هم تنیدگی گسترده سرنوشت بازیگران گوناگون شده است. جدا از تازه بودن وضعیت‌های اخیر، نکته مهم دیگر «آگاهی یافتن» بشر به تبدیل شدن جهان به عنوان یک کل است.

۲- جدا از شاخص تمامیت ارضی که به نوعی همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است، شاخص‌های دیگر امنیت ملی (حفظ حاکمیت و مقبولیت دولت) تا حدی تحت تأثیر جهانی شدن قرار گرفته‌اند. البته نبایستی به روند منطقه‌گرایی و پیامدهای آن در خصوص کم‌رنگ شدن مرزهایی توجه بود. طبق آمار سازمان تجارت جهانی در خلال سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸ حدود ۸۲٪ توافقنامه‌های تجاری به صورت منطقه‌ای منعقد شده است و این در حالی است که ۵۵ تا ۶۰ درصد تجارت جهانی در میان بلوک‌های تجاری انجام می‌شود. نکته مهم این که روند منطقه‌گرایی تنها مختص به حوزه اقتصاد نبوده و موضوعات سیاسی - نظامی را نیز در برمی‌گیرد. بیش از خود روند همگرایی منطقه‌ای، آثار این موافقتنامه‌ها حایز اهمیت است. به عنوان نمونه در موافقتنامه‌های اقتصادی. تجاری نفتا، مرکوسور و... از جمله مواردی که بر آن تأکید شده لغو و یا حذف روادید می‌باشد. این موضوع در کنار کاهش هزینه نقل و انتقال، مهاجرت‌ها را تشدید نموده است. به نحوی که براساس گزارش سازمان بین‌المللی کار حدود ۱۲۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ مهاجرت نمودند. در حالی که این موضوع به طور قطع شگفت‌انگیز است، ولی بی سابقه نیست. بین سال‌های ۱۸۴۶ و ۱۹۳۹ حدود ۵۹ میلیون نفر از اروپا مهاجرت کردند. تخمین زده شده پیش از ۱۸۵۰ حدود ۱۵ میلیون برده از افریقا به آمریکا منتقل شدند. در سال ۱۹۱۵ به عنوان سال اوج

مهاجرت، ایالات متحده پذیرای یک حجم وسیعی از مهاجران، معادل ۷۲ درصد از جمعیت خودش بوده است، در حالی که در ۱۹۹۶ این رقم تنها ۰/۳۵ درصد بود. بر طبق گزارش سازمان بین‌المللی کار آنچه جدید است ماهیت جهانی مهاجرت می‌باشد. بدین معنی که بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۷۰ تعداد کشورهایی که پذیرای مهاجران کارگرو بودند از ۳۹ به ۶۷ افزایش یافته و تعداد کشورهایی که نیروی کار خود را صادر می‌نمایند از ۲۹ به ۵۵ افزایش یافته است. تعداد کشورهای عرضه کننده و واردکننده نیروی کار نیز از ۴ به ۱۵ افزایش داشته است. (۳۵)

چنین روندهایی در مجموع تا حدی اعتبار مرزها را تقلیل می‌دهد. بازیگران فراملی (نظیر سازمان ملل با تصویب قطعنامه و ناتو با توجه به وظایفی که برای خود تعریف نموده است) می‌توانند تمامیت ارضی برخی کشورها را با مخاطره مواجه نمایند. نقش آفرینی بازیگران غیر / بین‌حکومتی فراملی از منظر دیجیتال (صفر یا صد، همه چیز یا هیچ چیز) حاکمیت، ساخت‌شکنی کرده است. به بیان روشن‌تر به واسطه ضرورت تبعیت واحدهای سیاسی از قواعد، مقررات و مصوبات این کنشگران، حاکمیت و در برخی موارد مقبولیت دولت‌ها (به عنوان نمونه الزام و پیروی از دستورالعمل‌های صادره از سوی نهادهایی همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و... که در اکثر موارد اعمال این اصلاحات باعث وارد شدن فشار زیادی بر مردم این کشورها می‌گردد) به چالش

کشیده می‌شود. همچنین به هم پیوستگی گسترده (در مواقع بحرانی) (به جز مناطقی که از ظرفیت لازم برای بازیگری در عصر جهانی شدن برخوردار نیستند) می‌تواند دولت‌ها را در معرض برخی تهدیدات قرار دهد.

همچنین به واسطه تشدید و چند جانبه بودن وابستگی‌های متقابل تشخیص دوست و دشمن دشوار شده است. به عبارتی ممکن است کشوری از یک جنبه (مثلاً سیاسی) تهدید و از بُعدی دیگر (مثلاً اقتصادی) دوست و شریک قلمداد شود.

۳- روندهای موجود نشان می‌دهد معضلات عصر جهانی شدن از جنس تهدیدات و مشکلات دولت‌های ملی نیست. از این رو دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند تأمین‌کننده امنیت و منافع خود باشند. در این رابطه ایوان لوآرد ضمن بحث در خصوص فرسایش ایده امنیت ملی بیان می‌کند که یکی از وجوه اصلی جهانی شدن، تولید مسائل بنیادینی است که مختص یک گروه خاص نبوده و متوجه تمامی بازیگران است. به باور او مشکل اساسی امنیت در این زمانه آن است که «امنیت ما» را به «امنیت دیگران» -

دیگرانی که ویژگی‌های یکسان و یا حداقل مشابهی با ما در صحنه سیاست ندارند - پیوندزده است.^(۳۶) در مجموع باید اذعان داشت که امنیت باید در سطحی جهانی نگریسته شود.

۴- جهانی شدن، محیط امنیتی کشورها را متحول می‌کند. در واقع حجم انبوه اطلاعات، پدیده شتاب تاریخ و سرعت تحولات باعث شده است واحدهای سیاسی هر روز با اطلاعات،

جهان و محیطی متفاوت روبرو باشند. از این رو در چنین شرایطی تدوین راهبردهای امنیت‌ساز غامض شده است.

۵- با عنایت به اثرگذاری عمیق و گسترده فناوری‌های ارتباطی، برخلاف گذشته که تحولات اجتماعی معمولاً از «بالا» (دولت) و یا از «پایین» (جامعه) نشئت می‌گرفت، امروزه به اصطلاح تحولات از «دور» می‌آیند.

۶- از سوی دیگر دولت‌ها با توجیه حقانیت خود و با کمک ابزار و ساختارهای موجود، فلسفه وجودی خود را در بین افکار عمومی باز تولید می‌نمایند. ولی در عصر جهانی شدن هر دولتی قادر نیست افکار عمومی را به راحتی و به سرعت به نفع خود تجدیدساختار کند. افکار عمومی مرتباً دستخوش تغییر شده، مبانی فلسفی حاکمیت و حکومت در هر کشور نیاز به باز تفسیر دارد. اثرگذاری نیاز به ابزار و زبان روزآمد دارد و... بنابراین در فضایی جهانی شده بازتولید سیستم موجود برای دولت‌ها امری دشوار است.

پانویس‌ها

۱. ر. ک. مازلو به، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹).
۲. میخائیل گورباچف، پروستاریکا یا دومین انقلاب روسیه، ترجمه عبدالرحمن صدریه، (تهران: انتشارات آبی، ۱۳۶۶)، ص ۱۹۴.
3. Poul, Ekins. **A New World Order**, (London: Routledge, 1992), p. 58.
4. Robert, Mc Namara, **The Essence of Security**, (New York: Harper & Row, 1968), p. 149.
5. Stephen, Krasner, "Globalization and

World Culture, Economics, Politics, (London: Routledgem 2000), p.141.

۲۱. یورگن هابرماس، **جهانی شدن و آینده دموکراسی**، ترجمه کمال پولادی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰)، ص ۱۰۷.
۲۲. کمیسیون اداره مسائل جهانی، «همسایگان جهانی»، ترجمه اصغر افتخاری، مجید تهرانیان و دیگران، **جهانی شدن**، (تهران: پژوهشکده، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، ص ۳۸.
۲۳. حسین قریب، «جهانی شدن و چالش های امنیتی جمهوری اسلامی ایران»، **اطلاعات سیاسی- اقتصادی**، سال پانزدهم، شماره های ۱۶۸-۱۶۷، (مرداد و شهریور ۱۳۸۰)، صص ۷۶-۵۹.
۲۴. جان پیلگر، **جهانی سازی**، ترجمه فاطمه لیلازی.
۲۵. مارتین آلبرو، **عصر جهانی**، ترجمه نادر سالارزاده امیری، (تهران: آزاداندیشان، ۱۳۸۰)، ص ۱۵۳.
۲۶. سلیمان ایران زاده، **جهانی شدن و تحولات استراتژیک در مدیریت سازمان**، (تبریز: آموزش مدیریت دولتی تبریز ۱۳۸۰)، ص ۳۷.
۲۷. برای اطلاع بیشتر رک به شارلوت برترتن، «در جستجوی پارادایم جهانی امنیت پس از جنگ سرد»، ترجمه مهدی رحمانی، **در ناامنی جهانی**، (به اهتمام اصغر افتخاری)، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، صص ۱۰۴-۵۷.
۲۸. احسان مؤمنی، «راهبردهای جدید ناتو در حوزه امنیتی جمهوری اسلامی ایران»، **مجله نگاه**، شماره ۸، (آبان و آذر ۷۹)، صص ۱۶-۱۲.
- 29- Zakaria, Fareed, "The Rise of Illiberal Democracy", **Foreign Affairs**, Vol 76, No 6, P. 23.
۳۰. ساموئل هانتینگتون، **موج سوم دموکراسی**، ترجمه احمد شهباش، (تهران: روزنه، ۱۳۷۳)، صص ۳۰-۲۵.
۳۱. حسین بشیریه، «در بستر نظریه های حقوق و قانون طبیعی»، **مجله آدینه**، (دی ۱۳۷۷)، شماره ۱۳۵.
32. Giddens, Anthony, **The Consequences of Modernity**, (Cambridge: Polity Press 1990), p.64.
۳۳. رابرت ماندل، **چهره متغیر امنیت ملی**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷).
۳۴. باری بوزان، «مردم دولت ها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در ادوارد ای. آزر و چونگ. این. مون، **امنیت ملی در جهان سوم**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۳۴.
35. Frost. **Op cit**.
۳۶. اصغر افتخاری، «نامنی جهانی با چهره دوم جهانی شدن»، در **نامنی جهانی**، به اهتمام اصغر افتخاری، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، ص ۴۰.

Sovereignty", in David Smih(ed.), **States and Sovereignty in the Global Economy**, (London: Routledge, 1999), p. 35.

6. Ellen L, Frost "Globalization and National Security: A Strategic Agenda", www.ndu.edu/inss/books.html. P.7.

۷. برای آگاهی بیشتر رک به:

Craig A, Snyder **Contemporary Security and Strategy**, (London: Macmillan: 1999), pp. 77- 101.

۸. رک باری، به بوزان، مردم، دولت ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، صص ۱۲۹-۷۷.

9. Terry Terriff (ed), **Security Studies Today**, (New York: Black well, 1999), pp. 115- 134.

۱۰. عبدالرحمن عالم، **تاریخ فلسفه سیاسی غرب**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۶)، صص ۱۵۸-۱۵۶.
۱۱. مالکوم، اترز، **جهانی شدن**، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، (تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹)، ص ۱۰.
۱۲. رولند، رابرتسون، **جهانی شدن**، ترجمه کمال پولادی، (تهران: نشر ثالث با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها، ۱۳۸۰)، ص ۳۶.

۱۳. محسن، مدیرشانه چی، «ارتباطات و نقش آن در جهان امروز»، **سیاست خارجی**، سال چهارم، (پاییز ۱۳۶۹)، ص ۳۷۴.
۱۴. راجرز و شومکر، **رسانش نوآوری ها: رهیافتی میان فرهنگی**، ترجمه ابوطالب فنایی و عزت الله کرمی، (شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۷۶)، ص ۹.

15. Marshal, McLuhan, **Understanding: The Extensions of Man**, (London: Routledge, 1964), p. 3.

۱۶. علی رضا طیب، **تکنولوژی اطلاعات**، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۹)، صص ۱۸۰ و ۸۱.
۱۷. خسرو پارسا، (گزینش و ویرایش)، **جامعه انفورماتیک و سرمایه داری: واقعیت و اسطوره**، (تهران: نشر آگاه ۱۳۷۹)، ص ۳۵.
۱۸. ماریابوسفی، «ارتباطات، مخاطب و امنیت»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، شماره ۸-۷ (بهار و تابستان ۱۳۷۹)، ص ۱۶۸.
۱۹. جیمز آدامز، «دفاع مجازی»، ترجمه حسین سلیمی، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره ۳، (پاییز ۱۳۸۰)، صص ۷۲۱-۷۲۲.

20. Mc Grew, Anthony, "Power shift: from national government to global governance", In David Held (Edieted), **A Globalizing**